

قابلیتهای بازار در تأمین رفاه و عدالت توزیعی

سید محمدرضا سیدنورانی^۱

سید احسان خاندوزی^۲

چکیده

اگر عدالت توزیعی را یکی از وجوه بارز نظریه عدالت در اسلام بشمار آوریم، یکی از پرسشهایی که ترکیب بهینه دولت - بازار در اقتصاد باید به آن پاسخ گوید، چگونگی تأمین هدف عدالت توزیعی و بهبود رفاه عموم است. گرچه نهاد بازار در حوزه رفاه و توزیع درآمد قطعاً نیازمند نهادهای مکمل و ترمیمی است اما این به معنای تعارض ذاتی آنها و عدم امکان پیگیری اهداف توزیع درآمد و ثروت و رشد رفاهی در کنار سازوکار بازار نیست. طیف وسیعی از دیدگاهها و تجربیات اقتصاد بازار که قابلیتهای مهمی در برآوردن اهداف توزیعی و رفاه دارند، شاهدی بر این مدعاست. هدف این نوشتار بررسی قابلیتهای تحقق رفاه عمومی در کنار محوریت نهاد بازار است.

واژگان کلیدی: اقتصاد بازار، عدالت توزیعی، عدالت اسلامی، دولت رفاه.

مقدمه

عقیده رایج در میان عموم صاحب نظران علوم اجتماعی و عموم اقتصاددانان این است که نظام بازار مستلزم پذیرش فقر و محرومیت بوده و بلکه این نظام اقتصادی تشدیدکننده نابرابریها و شکافهای اجتماعی - اقتصادی می باشد. از سوی دیگر بی شک عدالت بارزترین مشخصه نظام اجتماعی و حوزه حاکمیت اسلامی به شمار می رود. یکی از ابعاد مهم و ملموس عدالت اجتماعی در اسلام، مساله عدالت در بازتوزیع و رفع محرومیت و فقر است، گرچه عدالت در بعد تخصیص منابع و مبادله حقوق نیز اهمیت کمتری ندارد.

اگر عدالت در بازتوزیع منافع را یکی از ارکان عدالت در اقتصاد اسلامی بدانیم آنگاه هر تصمیم بنیادین دیگری در حوزه اقتصاد باید با این سنگ ترازو محک بخورد. تصمیم گیری درباره ترکیب بهینه دولت - بازار به عنوان یکی از شناسه های نظام اقتصادی و از جمله ارکانی که روابط تخصیص و توزیع و اهداف رشد و عدالت را کاملاً متأثر می سازد، از این قاعده مستثنا نیست. بر این اساس اگر عقیده رایج مذکور در ابتدای نوشتار و بدبینی علمای اجتماعی و اقتصادی به امکان سازگاری مکانیسم بازار با اهداف بازتوزیعی و رفاهی صحیح باشد، نمی توان نظام اقتصادی مطلوب اسلام را بر پایه نهاد بازار بنا نهاد.

1. دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

email: nourani@atu.ac.ir

2. دانشجوی دکتری علوم اقتصادی و معاون دفتر اقتصادی مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی

email: smkhandoozi@gmail.com

پرسش اصلی ما در این مقاله چنین است: آیا امکان پیگیری اهداف رفاهی و بازتوزیعی در چارچوب اقتصاد بازار وجود دارد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، چه سازوکارهایی برای رفاه‌گستری در این چارچوب وجود داشته و چه تجربه‌هایی در اقتصادهای مبتنی بر بازار به چشم می‌خورد؟ در راستای یافتن جوابی عالمانه و راهگشا به دو پرسش فوق، مسیر این نوشتار از خلال چند پرسش فرعی و مقدماتی می‌گذرد و در آخر به نتیجه‌گیری ختم می‌شود.

۱. چارچوب مفهومی: بازار، سرمایه داری و عدالت توزیعی

پیش از ورود به بحث، مناسب است مفاهیم اساسی نوشتار را با دقت بیشتری معرفی نماییم:

نظام بازار یک شیوه، اسلوب و سازوکار اقتصادی است که بنابر مبانی تحلیلی اقتصاد خرد، منجر به تخصیص کارای منابع در جامعه خواهد شد. این سازوکار، مستلزم مبادله آزاد (داوطلبانه) در فضای رقابتی و تصمیم‌گیری طرفین مبادله (عرضه‌کننده و تقاضاکننده کالاها یا خدمات) بر اساس علامت‌دهی قیمت‌های بازار است. نکته‌ای که در این قسمت مورد تأکید می‌باشد، عدم اختصاص این شیوه و ابزار به نظام سرمایه‌داری است (امین، ۱۳۸۱، ص ۲۴). باید پذیرفت که شیوه‌ها و ابزارهای اقتصادی با اهداف، مبانی و چارچوب تمام نظامها و برداشتهای توسعه متناسب نیستند. به عنوان نمونه در توسعه اقتصادی کمونیستی یا برنامه‌ریزی تمام متمرکز، امکان بهره‌برداری واقعی از ظرفیتهای سازوکار بازار وجود ندارد، زیرا هم مبانی این نظام و هم اهداف و چارچوبهای نهادی آن ناسازگاری روشنی با اسلوب نظم‌بازاری دارند. اما واقعیت آن است که شیوه‌ها و سازوکارهای اقتصادی، قطعاً قابلیت انطباق با چندین هدف و نظام توسعه‌ای مختلف را دارا هستند.

به مثالی مشابه در علم سیاست رجوع می‌کنیم: دموکراسی (مردم‌سالاری) از دیدگاه طیف وسیعی از صاحب‌نظران سیاست، یک روش اداره نظم اجتماعی است که اگرچه با خودکامگی مطلق یا هرج‌ومرج‌گرایی سازگار نمی‌افتد، لیکن می‌تواند در قالب ظرفیتهای متفاوتی درآید و متناسب با اهداف و محتوای مختلفی تعریف شده و پیاده گردد. همان‌طور که امثال «شومپتر» تصریح کرده‌اند «دموکراسی یک روش یا نظام نهادی ویژه برای مشروعیت و اداره سیاسی امور است و در نتیجه از نشستن در جای هدف و برآوردن قطعی ارزشهای خاص ناتوان. رسیدن به اهداف و ارزشهای ویژه بستگی به زمینه‌های تاریخی و چارچوبهای اجتماعی دارد و بی‌معناست اگر بخواهیم بدون اشاره به زمان و مکان و شرایط اجتماع در مورد کارکردهای دموکراسی سخن بگوییم» (Schumpeter, 1987, p.242). این شیوه ساماندهی اقتصاد (بازار رقابتی) اگرچه با هر نظام اقتصادی (مانند نظامهای مالکیت عمومی و اقتصادهای کاملاً دستوری و متمرکز) سازگار نمی‌افتد اما نباید هر نوع سیاست معطوف به گسترش سازوکار بازار را مترادف با پذیرش مجموعه الگوی سرمایه‌داری و پیامدهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن دانست.

سازوکار بازار در اقتصاد، جایگاهی متناظر با اسلوب دموکراتیک در سیاست دارد. نه می‌توان ادعا کرد که در تمامی موارد، به تنهایی منجر به بهترین نتیجه می‌شود (مانند مثال معروف انتخاب نقطه بهینه اجتماعی بر روی منحنی قرارداد) و نه می‌توان آن را در یک نظام توسعه‌ای خاص منحصر نمود. برخی از نظریه‌پردازان

اقتصادی این اشتباه و درهم آمیختگی را به ما گوشزد کرده‌اند که باید تمایزی میان نظم بازار و شیوه توسعه سرمایه‌داری در انداخت. این نکته جای انکار ندارد که هیچ نظامی به اندازه سرمایه‌داری بر عنصر بازار رقابتی انگشت تأکید نگذاشته اما چنانکه در مورد ماهیت این سازوکار گفته شد، می‌توان از بازار به‌عنوان اسلوب محوری تخصیص منابع و مبادله، در چارچوب دیگر نظامهای اقتصادی و برای دیگر اهداف توسعه‌ای نیز بهره برد. زیرا اولاً توسعه سرمایه‌داری شامل اهداف اقتصادی خویش است که سازوکار بازار را در راستای تحقق آن اهداف اقتصادی به کار می‌اندازد. ثانیاً نظام سرمایه‌داری محتوی عناصر نهادی دیگری در کنار نهاد بازار رقابتی است که مجموع این عناصر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، شکل‌دهنده نظام سرمایه‌داری می‌باشند و با تغییر اجزاء یا روابط این مجموعه، می‌توان نظام و کارکردهای متفاوتی را ایجاد نمود و البته همچنان از نهاد بازار بهره جست. به بیان دیگر سرمایه‌داری یک نظام اقتصادی با اهداف و استلزامات اجتماعی - اخلاقی ویژه خود است و مانند هر الگوی توسعه دیگر دارای اجزاء نهادی و انگیزشی خاصی است. این نظام با وجود همزادی تاریخی و قرابت با اصول آزادی فردی، گاه با نظامهای استبدادی، فاشیستی و اقتدارطلب نیز هماهنگ و همراه بوده است (بشیریه، ۱۳۸۰، ص. ۸۸).

بنابراین اگر در این نوشتار دلایلی در تأیید امکان پیگیری اهداف عدالت توزیعی در همزیستی با نهاد بازار ارائه می‌شود، نباید آن را به معنای اثبات الگوی توسعه مبتنی بر سرمایه‌داری تلقی نمود. مثلاً آیا لزومی دارد که برای بهره‌بردن از کارکردهای مثبت بازار، قطعاً به اجزاء نهادی دیگر مانند نهادهای اخلاقی (دامن‌زدن به حرص مادی، فردگرایی و مصرف‌گرایی)، نهادهای سیاسی (نقش حادقلی حاکمیت در تمام ابعاد اقتصاد آنهم به‌عنوان ترمیم‌کننده شکست بازار) یا نهادهای اجتماعی (پذیرش بهره‌کشی، تبعیض و گسست اجتماعی در جهت رشد تولید) تن دهیم؟ چه دلایل نظری و تجربی وجود دارد که سازوکار بازار تنها در سایه نظم ارزشی سرمایه‌داری و بی‌توجه به اهداف عدالت رفاهی، کارآیی دارد؟ اگر قرائت اولیه سرمایه‌داری در قرن نوزدهم چنان ساده‌انگار و غیرمنعطف بود، پیشرفت نظریه‌های توسعه و تجربه‌های تاریخی قرن بیستم گویای درسهایی متفاوتند. کارآیی بازار و توسعه صنعتی در آلمان، ژاپن و تا حدی فرانسه از یک‌سو و تجربه‌های روشن‌تر در شرق آسیا از سوی دیگر در کنار اقتصادهای رفاهی اروپا، دلایل کافی بر پاسخ منفی به دو مدعای بالاست (لش، ۱۳۷۸).

موضوع این بخش از نوشتار، نقد باورهایی است که در ابتدا از قول صاحب‌نظران اقتصادی - اجتماعی نقل گردید. بسیاری از بدبینی‌ها به پیامدهای رفاهی - توزیعی نظام بازار، ناشی از خلط آن با شیوه توسعه سرمایه‌داری است. به لحاظ نظری و تجربه توسعه‌ای، نمی‌توان این ادعا را نشان داد که نظام بازار رقابتی و سازوکار سالم علامت‌دهی قیمت‌ها، مستلزم تشدید نابرابری‌ها و محرومیت‌های رفاهی برای برخی گروه‌هاست. هرچند اگر این سازوکار در چارچوب نهادی سرمایه‌داری تعریف شود، شواهد کافی برای اثبات ادعای فوق وجود دارد. البته نسخه‌های تعدیل‌شده اقتصاد سرمایه‌داری که امروزه توصیه می‌شود نیز، چندان تکامل و ترمیم یافته‌اند که تا حدودی ملاحظات رفاه عمومی و برابریهای اجتماعی را مورد توجه قرار دهند.

برای تأیید این مطلب کافیست که روند اصلاح شاخصهای توسعه در چهار دهه اخیر و افزوده شدن شاخصهای توزیع درآمد در دهه ۱۹۷۰، شاخصهای توسعه انسانی در دهه ۱۹۸۰ و شاخصهای توسعه پایدار در دهه ۱۹۹۰ به شاخص تولید ملی سرانه را مرور نمایید.

«آمارتیا سن» که بخشی از کتاب معروفش را به «تنوع هنجارها و نهادها در درون اقتصاد بازار» اختصاص داده، پس از ذکر چالشهای بزرگ سرمایه‌داری امروز مانند نابرابری و کالاهای عمومی، می‌نویسد: برای حل این معضلات، مطمئناً به نهادهایی احتیاج است که ما را فراتر از اقتصاد سرمایه‌داری ببرد. تطابق سازوکار بازار با رشته وسیعی از ارزشها مسأله مهمی است و باید با کاوش برای گسترش ترتیبات نهادی که فراتر از محدودیت سازوکار بازار محض است، همراه شود (سن، ۱۳۸۰، ص. ۲۹۸).

اگر تمایز فوق میان نهاد بازار و الگوی نظام سرمایه‌داری را بپذیریم، آنگاه لازم است تبیین روشتری از مسأله عدالت بر آن بیافزاییم تا پایه‌های مباحث آتی تکمیل شود. در خصوص عدالت اقتصادی سه دیدگاه را می‌توان از یکدیگر تفکیک نمود: اول دیدگاه مبدأ محور^۱ که تحقق عدالت را به برقراری شرایط عادلانه در نقطه شروع مسابقه یا امکانات و فرصتهای انتخاب برابر می‌داند. دوم نگرش فرایند محور^۲ که به ساختار روابط و فرایند تولید و توزیع در نظام اقتصادی تأکید دارد و سهم عوامل تولید را به نسبت نقش آنها در ارزش افزوده محصول می‌داند. سوم رویکرد نتیجه محور^۳ که عدالت را صفت وضع نهایی و میوه‌های نظام می‌داند و از روی سطح برخورداری‌ها به قضاوت می‌نشیند (عیوضلو، ۱۳۸۱). آنچه از متون اصلی اسلام و نظرات متکلمان مسلمان در دوره‌های اخیر برمی‌آید به رسمیت شناخته شدن هر سه نگرش در ارتباط با عدالت اجتماعی و اقتصادی است. نظریه اسلامی عدالت اقتضا دارد که:

- اولاً فرصت به کار بستن استعدادها، استفاده از ثروتهای عمومی و اجرای قانون برای همگان یکسان باشد (مطهری، ۱۳۶۷، ص. ۸۸)؛
- ثانیاً نتیجه کار اقتصادی هر فرد به خودش برگردد و مالکیت خصوصی وجود داشته باشد (مطهری، ۱۳۶۱، ص. ۲۴۱)؛
- و ثالثاً هیچ کس به دلیل ناتوانی‌های جسمی و ذهنی یا حوادث غیرارادی در فقر و محرومیت به سر نبرد (مطهری، ۱۳۶۲، ص. ۲۹).

اما آنچه تحت عنوان عدالت توزیعی در ادبیات متعارف اقتصاد معروف است بیشتر مبتنی بر رویکردهای نخست و سوم است. به بیان دیگر نظریات عدالت اقتصادی در غرب در دو دسته عمده جای می‌گیرند: نخست رویکرد مبتنی بر الگوی آزادی فردگرا که طیف وسیعی از اقتصاددانان را در برمی‌گیرد. از نظریه پردازان اصلی این رویکرد می‌توان به هایک، نوزیک و فریدمن اشاره کرد که عدالت در نزد آنها مفهومی فراتر از فرصتهای انتخاب برابر و آزاد برای همگان ندارد. این رویکرد بازتوزیع را مسأله‌ای برخواسته از

-
1. Means Oriented Approach
 2. Process Oriented Approach
 3. End Oriented Approach

اقتضائات عملی سیاست اقتصادی برای کاهش فشارهای اجتماعی می‌شمارند و در ترسیم وضع مطلوب، جایگاهی برای آن قائل نبوده و دست‌بردن دولت در نتایج برخورداری‌های اقتصادی افراد را مخالف کارآیی می‌شمارند (فریدمن، ۱۳۷۶).

رویکرد دوم نظریات مبتنی بر برابری جمع‌گرا هستند که بدون انکار اصل آزادی انتخاب، جامعه عادلانه را با توجه به تحقق مصالح عمومی جمع و لزوم سطحی از برخورداری برابر میان افراد جامعه تعریف می‌کنند. نظریه معروف عدالت رالز برجسته‌ترین نمونه از این دیدگاه است که بر آن اساس افزایش قوت زنجیره اجتماع وابسته به بهبود توان ضعیف‌ترین حلقه است و بنابراین نابرابری‌های اقتصادی تنها زمانی مقبول می‌افتد که به نفع محروم‌ترین گروه‌های جامعه باشد (رالز، ۱۳۸۳). تغییر نگرش سیاست‌گذاران اقتصاد جهانی طی دهه‌های اخیر نسبت به مقوله توزیع درآمد و رفاه عمومی، خود گویای واقعیت و اهمیت غیرقابل انکار این مساله است. همان‌گونه که بیان شد دیدگاه فوق‌گرفته کامل نیست اما در تعریف اسلام از عدالت اقتصادی جای می‌گیرد و از قضا مشهورترین چالش پیش‌روی نظام بازار نیز عدم امکان تحقق عدالت توزیعی و رفاه عمومی در کنار آن است.

۲. کمکهای متقابل بازارگستری و محرومیت‌زدایی

بر خلاف دیدگاه توسعه متعارف، می‌توان از سازوکار بازار و هدف رفع محرومیت‌های اساسی به عنوان دو مکمل نام برد و نشان داد اگر به هدف رفع محرومیت‌های اساسی رفاهی پرداخته شود، به اثربخشی سازوکار بازار کمک می‌شود و همچنین تقویت سازوکار بازار می‌تواند از راه‌های گوناگونی بر کاهش محرومیت‌های رفاهی تأثیر بگذارد. بر این اساس، نوعی تعامل متقابل و تقویت دوسویه میان رشد سازوکار بازار و کاهش محرومیت رفاهی وجود دارد. اگر نتیجه قسمت پیشین ناظر به عدم تعارض آن دو بود، این بخش بر لزوم توجه همزمان و پیگیری توأمان - یعنی دو سیاست مکمل تأکید دارد - حتی اگر هدف، رشد اقتصاد و کارآیی بازار باشد، در صورت اجرای یک سیاست موازی برای کاهش محرومیت‌های اساسی است که سازوکار بازار هم روان‌تر عمل خواهد کرد و هم اهداف اقتصادی - اجتماعی بیشتری را محقق خواهد نمود.

پس از جنگ جهانی دوم، موضوع رفاه و تأمین اجتماعی در چارچوب اقتصاد کلان کینزی مورد تحلیل قرار گرفت و به عنوان مکمل برنامه‌های اشتغال کامل در نظر گرفته شد. امروز چارچوب مفهومی به شکل عمده و سیطره‌آمیزی متکی بر تحلیلهای اقتصاد خرد و عاملیتهای عقلایی است که بیشتر تأثیرات قیمتها، انگیزه‌ها و مخاطرات را ملاحظه می‌کنند. بنابراین به‌طور ضمنی این نظریه تعادل جزئی یا عمومی است که در ارزیابی اثر منافع اجتماعی و پوشش جمعی ریسک مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر فردی، اقتصاد خرد سابق و متکی بر نظریه اطلاعات و رقابت کامل و عدم وجود آثار خارجی را بپذیرد، هر نظام رفاهی به ناچار انحرافی از تعادل رقابت کامل و بهینه پارتو خواهد بود (لیارد و والترز، ۱۳۷۷، ص ۴۰). بنابراین چنین چارچوبی با هر ابزار رفاهی همیشه از جهت کارآیی اقتصادی هزینه‌آفرین قلمداد می‌شود. این دیدگاه نه تنها

غیراقتناعی بلکه تا حدود زیادی اشتباه است. نظریه جدید اقتصاد، همگرایی به سوی تعادل را ضروری نمی‌شمارد و اصول رفاه و بهینگی متعارف اساساً در یک اقتصاد بازار کاملاً نامتمرکز حاصل نخواهد شد. حتی از دید صرف اقتصادی، اطلاعات ناقص و آثار خارجی (مثبت یا منفی) در کنار کالاهای عمومی، توجیحات کافی برای مداخله بخش عمومی در خدمات رفاهی بشمار می‌روند و امکان درونی‌کردن آن از طریق بیمه‌های خصوصی یا انگیزه‌های جهت‌دهی شده بخش خصوصی وجود ندارد.

اگر نگاه به سازوکار بازار چنان تنگ و تمامیت‌خواه نباشد، و نقش و جایگاهی برای دیگر نهادهای اقتصادی همچون نهاد دولت یا تأمین و حمایت قائل باشیم، به راحتی می‌توانیم تصور کنیم که چگونه اهداف اقتصادی - اجتماعی در سایه تعامل متقابل، بهتر تأمین می‌شود. به عنوان نمونه یکی از شاخصه‌های بارز نظام بازار بر این اصل مبتنی است که هر یک از افراد جامعه دارای آزادی تصمیم‌گیری فردی مربوط به شیوه کمی و کیفی مشارکت در اقتصاد و نظام مبادله می‌باشد. بدیهی است که این آزادی عمل در عین حال مستلزم پذیرش و تقبل مسئولیتهای فردی - اجتماعی متقابل از جانب هر یک از شهروندان جامعه نیز هست. به بیان دیگر، هر یک از افراد جامعه موظف‌اند پیامدهای مثبت یا منفی ناشی از عملکرد و مسئولیتهای شخصی خویش را بر عهده بگیرند و بار حمایت از خود را در برابر مخاطرات عمومی فعالیت اقتصادی و زندگی روزمره، شخصاً به دوش بکشند.

اما این اصل ناقض این واقعیت نیست که در زندگی هر یک از افراد جامعه، امکان وقوع حوادث و مخاطراتی وجود دارد که یا از حوزه خواست او خارج بوده یا بدون همبستگی و حمایت سایر افراد، می‌تواند بقاء یا کرامت انسانی او را به‌طور جدی تهدید کند. لذا در اغلب جوامع پیشرفته، انسانها به لحاظ اعتقادی یا عواطف همبستگی اجتماعی، خود را موظف و دولت را صاحب حق می‌دانند که از شهروندانی که دچار مخاطرات جدی یا ناخواسته شده‌اند در حد توان، حمایت و پشتیبانی کنند و حتی سهمی از مالیات بازار را برای جبران این محرومیت‌ها صرف نمایند.

با استناد به این اصل، در کلیه کشورهای جهان که نظام اقتصادی آنها مبتنی بر بازار است، نظام حمایتی و تأمین اجتماعی، توسعه چشمگیری داشته است. پس می‌توان نظامهای اقتصاد بازار را متشکل از انسانهایی دانست که از یک‌سو، بر مبنای اصل مشارکت انفرادی و مسئولیت‌پذیری فردی با هم زیست می‌کنند و از سوی دیگر در مواردی که هم‌نوعان آنان به دلیل ناتوانی شخصی نیازمند حمایت جامعه‌اند، با استفاده از اصل همبستگی در رفع یا تعدیل مشکلات آنان سهیم شوند (پناهی، ص ۱۶).

به‌طور خلاصه می‌توان چهار طریق برای اثرپذیری سازوکار بازار از بازتوزیع عادلانه و کاهش محرومیت‌ها بیان کرد:

- ۱- از شرایطی که در مسابقه بازار رقابتی برقرار است، برابری شرکت‌کنندگان در نقطه شروع، امکان تحقق بخشیدن به شیوه مشارکت دلخواه در بازار و فرصتهای یکسان است.

۲- در صورت رفع محرومیت‌های اساسی، طیف وسیعتری از مردم می‌توانند در عرصه‌های بازار مشارکت نموده و با آرامش و خلاقیت و در نتیجه کارآیی بالاتری امکان فعالیت اقتصادی پیدا کنند.

۳- رفع محرومیت موجب بالارفتن سطح آگاهی از فرصت‌های موجود، قواعد بازار و در نتیجه کاهش هزینه‌های معاملاتی و پیشگیری از تجربه‌آموزی بر اساس شکست می‌شود.

۴- رفع محرومیت‌های رفاهی برای اقتصادهای در حال گذار به نظام بازار، تأثیر مضاعف دارد زیرا عملاً موجب تسهیل هرچه بیشتر اجرای سیاست‌های دوران گذار و کاهش چالش‌های اجتماعی می‌گردد.

موارد چهارگانه فوق را می‌توان بسط داد اما همینقدر کافی است که بدانیم بسیاری از نظریه‌پردازان برجسته توسعه، تجربه دو دهه اخیر را بسیار مهم قلمداد کرده‌اند که نظام‌های حمایتی یا ایجاد فرصت‌های اجتماعی مانند سطحی از بهداشت و آموزش عمومی، می‌توانند موجب توسعه اقتصادی شوند. نظریه معروف آمارتیاسن تحت عنوان «قابلیت و توانمندی»^۱ که در حوزه اقتصاد رفاه مطرح و مورد استقبال قرار گرفت، از جمله دیدگاه‌هایی است که ناظر به بیان تأثیر توانمندسازی و رفع محرومیت‌های اساسی بر سطح توسعه و تسهیل سازوکار بازار است. به عنوان نمونه ژاپن از جمله کشورهایی است که برای بهبود رشد اقتصادی، به رفع محرومیت‌هایی مانند آموزش پرداخت. در بسیاری مواقع این مسأله به فراموشی سپرده شده است که میزان باسوادی ژاپن بیشتر از اروپا بوده است. معجزه اقتصادی شرق آسیا نیز بر اساس روابط علی بین محرومیت‌زدایی از منابع انسانی و توسعه اقتصادی بنا شده است (سن، ۱۳۸۰، ص. ۵۷).

این نگرش بر خلاف نگرش‌هایی است که می‌پندارند «توسعه انسانی» (مانند فرایند گسترش آموزش، بهداشت، رفاه اولیه و غیره) کالای لوکسی است که تنها به کشورهای ثروتمند محدود می‌شود. اقتصادهای شرق آسیا که تجربه موفقی از بازار داشتند، پیش از اعمال سیاست‌های کاهش فقر ابتدا آموزش را گسترش دادند، سپس بهداشت عمومی را بهبود بخشیدند و نهایتاً آنچه را کاشتند، درو کردند. «سن» همچنین نرخ مشارکت در بازار و اشتغال بالاتر کشورهای شرق آسیا (در مقابل برزیل، هند و ...) را نتیجه کاهش محرومیت‌های اساسی و ایجاد حداقل فرصت‌های لازم اجتماعی در این کشورها می‌داند (همان، ص. ۶۱). در بررسی بانک جهانی از تجربه رشد در شرق آسیا چنین نتیجه‌گیری شده که موفقیت اقتصادی کشورهای مورد مطالعه، منعکس‌کننده رویکرد توسعه آسیایی با اصل «تقسیم مزایای رشد» است که تقسیم منافع حاصل از توسعه اقتصادی، از طریق برنامه‌های رفاهی مانند خانه‌سازی دولتی، تقسیم زمین و تشویق مؤسسات تجاری کوچک و متوسط را تضمین می‌کند (ساندرز، ص. ۱۹۳). جالب آن است که بسیاری از اقتصادهای بازار محور از سیاست‌های رفاهی و محرومیت‌زدایی به عنوان ابزار کاهش مخالفت‌های سیاسی یا کاهش هزینه جرایم (افزایش سرمایه اجتماعی) بهره برده‌اند که نشان از گونه‌های دیگر کمک به نظام بازار است.

از سوی دیگر، نظام بازار هم در ایجاد فرصتهای رفاهی و کاهش محرومیت‌ها تأثیرگذاری روشنی دارد. البته در اینجا منظور، قواعدی از این دست نیست: «تأمین نفع شخصی در بازار آزاد به نفع اجتماعی نیز می‌انجامد»، «سرریز و رخنه‌کردن اضافه رفاه از گروه‌های ثروتمند به پایین» و «برخوردارانی رفاهی بیشتر در اثر بزرگتر شدن کیک اقتصاد». مقصود از تأثیرات مثبت نظام بازار، سازوکارهای مقرر شده در آن است که مستقیماً به کاهش محرومیت‌های رفاهی منجر می‌شود. اولین محور، امکان رانت‌جویی کمتر و شفافیت بیشتر است که در نتیجه به برابری فرصتهای ترقی رفاه، شایسته‌سالاری در مشاغل، کاهش امکان بهره‌کشی دستمزدی و افزایش انتخابگری و حرمت انسانی خواهد انجامید.^۱ دومین محور را می‌توان به دست آوردن فرصت رفع محرومیت در نظام بازار نام نهاد. یعنی بازارها به‌طور نوعی در جهت گسترش درآمد و رفاه و فرصتهای اقتصادی که مردم در اختیار دارند، کار می‌کنند. به عبارت دیگر محرومیت زمانی به وجود می‌آید که مردم از فرصتهای اقتصادی و پیامدهای مناسبی که بازارها ارائه و از آن حمایت می‌کنند، محروم شوند (سن، همان، ص. ۴۱).

بدین ترتیب یکی از بهترین خدماتی که می‌توان به گروه‌های کم‌رفاه ارائه داد، محروم‌نکردن ایشان از ثمرات سازوکار بازار پس از تجهیز و توانمندسازی این گروه‌هاست. در غیر این صورت بازار محض و به‌سامان نشده در چارچوبهای توسعه انسانی و رفاه اجتماعی، چیزی جز خاطره فقر و فلاکتهای تاریخ توسعه را یادآور نخواهد شد.

۳. تعامل دولت - بازار در تحقق عدالت توزیعی و رفاه

در این بخش لازم است به این موضوع بپردازیم که نظام بازار بر اساس چه مجوزهایی نقش دولت را در رفع محرومیت‌ها و گسترش رفاه می‌پذیرد؟ به عبارت دیگر پشتوانه تعامل دولت - بازار برای رفاه‌گستری و لوازم این تعامل در اقتصاد بازار چیست؟ شاید بتوان به این پرسش بنیادی برگشت که چه کسانی باید از کمکهای بخش عمومی برخوردار شوند؟ با چه توجیهی؟ و به چه ترتیبی؟

دو الگوی حدی در اقتصاد برای پاسخ وجود دارد: الگوی بازار آزاد و الگوی دولت رفاه. مدافعان بازار آزاد معتقدند هیچکس ملاً مستحق هیچ منفعتی از بخش عمومی نیست. دلیل نخست آنکه حاکمیت بازار آزاد تضمینی برای تولید و توزیع بهینه است و تحت این مبادلات، افراد بیشترین مقدار از کالا یا خدمات مطلوبشان را به دست می‌آورند و افراد انگیزه قوی تولید دارند تا با برخوردارانی کامل از مزایای تولید خویش، قدرت خرید مطلوب را دارا شوند. دلیل دوم آنکه دولت به ناچار با دخالت در فرایند طبیعی اقتصاد، نتایج نامطلوبی را رقم خواهد زد. وقتی دولت تلاش می‌کند برخی منابع را (اعم از درآمد، خوراک، بهداشت و غیره) برای گروه‌های فقیر فراهم نماید، نوعی فایده و مطلوبیت برای فقیربودن ایجاد می‌کند. زیرا اگر فرد بتواند بدون انجام کار منفعتی دریافت کند، تلاش و زحمتی برای کسب منفعت از خود نشان نمی‌دهد. از

1. برای مطالعه بیشتر رک به:

Making Market Work for The Poor, Cleas Lindahl, Department of Infrastructure and Economic Cooperation, Sida Pub.

سوی دیگر چرا افراد کارا و پرتلاش باید شاهد چیده شدن ثمرات کار خود به نفع گروه‌های فقیر باشند؟ این اثر انگیزش را باید در کنار اختلال فرایند توزیع منابع قرار داد (Rom,2001).

از سوی دیگر، حامیان الگوی تأمین رفاه، نگرش دیگری دارند. آنها تمام شهروندان جامعه را برای دریافت قدر کفایتی از منافع اجتماعی از سوی بخش عمومی، مستحق و شایسته می‌دانند (همان):

- دلیل نخست آنکه همه شهروندان یکسری حقوق محروم‌ناشدنی و لاینفک دارند. این حقوق شامل حیات، آزادی، احساس رضایتمندی، اطمینان و غیره است. اما در کنار این حقوق، آنها مستحق منابع لازم برای تحقق و به فعلیت‌رساندن این حقوق می‌باشند. از این دیدگاه زندگی، آزادی و رضایتمندی تنها توسط انسانی درک و لمس می‌شود که از پوشاک، تغذیه، مسکن، بهداشت و آموزش به مقدار کافی برخوردار باشد.

- دوم آنکه این وظیفه دولت است که امنیت را برای عموم تأمین نماید. حال چه امنیت خارجی در مقابل حملات نظامی باشد و چه تأمین داخلی در برابر تهدیدهای اساسی مانند فقر، بیماری و نادانی. تأمین دولت به این صورت است که کالاهای ضروری برای پرهیز از این تهدیدها را برای شهروندان تضمین می‌کند. تأمینهای دولت محرومیت‌زدا، آنگاه اساسی شمرده می‌شود که افراد جامعه از دو جهت اقتصادی و اجتماعی به بهره‌وری برسند.

- دلیل سوم آنکه به جهت برابری شهروندان از بعد انسانی، دولت باید منابع عمومی را میان همه به مساوات توزیع کند. با تأمین منابع مورد نیاز برای حفظ استاندارد زندگی، دولت به همگنی اجتماعی و اخلاقی و همچنین بهره‌وری اقتصادی همه مردم می‌افزاید.

اکنون اگر رسالت دولت در موارد فوق را در کنار موارد عمده شکست بازار (بویژه در خصوص کالاهای عمومی و توزیع عادلانه) که مورد پذیرش تمام جریانهای اقتصادی معاصر است، قرار دهیم، ناگزیر از این نتیجه‌ایم که نظام بازار نیز برای اهداف رفاهی خود به عملکرد نهاد دولت نیازمند است. با کمی تسامح می‌توان گفت دو حوزه عملکرد رفاهی قابل تفکیک می‌باشد که محوریت در هر یک با دیگری متفاوت است و اساساً تداخلی پیش نخواهد آمد:

- اول حوزه تخصیص و تولید که محوریت با نهاد بازار است و حضور دولت صرفاً مکملی بر شکستهای بازار و برای حفظ ارکان نظام بازار (تضمین حقوق، رقابت و شفافیت) بشمار می‌رود.
- دوم حوزه بازتوزیع و مبادله که بخش عمومی در آن وظایف قابل توجهی دارد و باید محرومیت از مصرف حداقل استاندارد از کالاها و خدمات و رفاه ضروری را مرتفع نماید.

البته این دو حوزه متمایز با هم تناسب دارند یعنی برخورداری مصرفی افراد، متناسب (و نه کاملاً برابر) با سهم ایشان در تولید می‌باشد اما سطحی از برخورداری از ثروتها و امکانات عمومی باید توسط دولت پشتیبانی شود ولو آنکه برخی گروه‌ها به دلایل موجهی سهمی کمتر یا ناچیز در تولید اقتصاد دارند. بنابراین نظام بازار در هدف رشد، کارایی و بهره‌وری خویش و نهاد دولت در رسالت رفع محرومیت‌های

رفاهی خود توفیق می‌یابند. به تعبیر دیگر دولت گرچه چندان کارا نیست اما می‌تواند منصفانه عمل کند و بازار گرچه عادلانه رفتار نمی‌کند اما می‌تواند مولد و کارا باشد.

«سن» استدلال مشابهی از زاویه‌ای دیگر و با بیانی متفاوت ارائه داده است: عقلانیت سازوکار بازار با کالاهای خصوصی همخوانی دارد نه با کالاهای عمومی. در موارد ترکیب کالاهای عمومی و خصوصی نیز با در نظر گرفتن گستره منافع عمومی، کالاهایی چون آموزش (مانند تغییرات اجتماعی و اقتصادی یک منطقه در اثر رشد باسوادان)، دستیابی مؤثر به چنین خدماتی مستلزم فعالیت مشترک و تأمین آن توسط دولت و مسؤولین در هر منطقه است. محو سریع بیسوادی در تاریخ گذشته، کشورهای ثروتمند امروز (هم در غرب و هم در شرق آسیا) با هزینه آموزش پایین، به منافع عمومی برای آن کشورها منجر شده است. مدعیان طرفدار آدام اسمیت باید از نوشته وی در این موضوع درس بگیرند: دولت با مخارج اندکی می‌تواند امکانات ایجاد کند، تشویق کند و حتی مردم را در کسب آموزش مجبور نماید (سن، همان، ص. ۶۲).

یک طریق دیگر برای رسیدن به تعامل دولت - بازار قابل ذکر است: در شناسایی عوامل فقر و محرومیت می‌توان دوگونه عامل را بیان نمود: عوامل خرد و مربوط به حوزه فرد که به ریشه‌های فرهنگی - رفتاری معروفاند و برای درمان نیز با کمک به اصلاح رفتاری و ایجاد زمینه بهره‌برداری فرصت برای فرد یا خانواده قابل رفع می‌باشند. دسته دوم عوامل کلان و مربوط به ساختارها هستند (Popova, 1999). این تفاوت ماهیت ریشه‌های فرهنگی - ساختاری موجب آن می‌شود که نیاز به مشارکت در هر دو گونه نهاد اقتصادی لازم باشد. زیرا در کنار نهاد بازار و موضوع فراهم‌کردن فرصتها، امکانات و آزادیهای اقتصادی جهت رقابت، این تنها نهاد دولت است که قدرت سامان‌دادن شرایط ساختاری فقر و محرومیت و جبران عوامل خارج از حوزه افراد را داراست (Jordan, 2004). اگر تکانه‌های برونزا، عوامل جمعیتی، حوادث و مخاطرات محرومیت‌آفرین، نابهره‌وری ساختاری نیروی کار و شیوه تولید، تورم ساختاری، ضعفهای نظام دولتی و این‌گونه عوامل ریشه‌های فقر و محرومیت باشند، چه نهادی جز دولت می‌تواند نقش اصلاح و جبران شرایط رفاهی را بر عهده بگیرد؟ جالب اینجاست که افرادی مانند «سن» پس از برشمردن کارکردهای بازار از دیدگاه آدام اسمیت و نفی محدودیت آن، خود اشاره دارند: لازم به تذکر است که مداخله دولت در برقراری برنامه‌های رفاهی یا تأمین اجتماعی با محدودیت نادرست بازار تفاوت دارد. این محدودیت با کارکرد دولت در ارائه خدماتی مانند آموزش عمومی که اسمیت از آن دفاع می‌نمود، نیز متفاوت است (سن، همان، ص. ۱۴۳). روشن است که وقتی اسمیت به عنوان پایه‌گذار اقتصاد بازار، نقش دولت را در حوزه توزیع و رفع محرومیت‌های رفاهی می‌پذیرد، نمی‌توان لزوم تعامل دولت - بازار را خلاف منطق اقتصاد جلوه داد. اما با پذیرش مطلب فوق، یک مناقشه جزئی‌تر باقی می‌ماند و آن حدود و ضوابط نقش دولت در سازوکارهای رفاهی است. برای تبیین بهتر به سه پارادایم یا الگوی متفاوت در این خصوص اشاره می‌کنیم:

الف- الگوی رفاه حداقلی یا دولت مکمل؛

ب- الگوی رفاه نهادگرا یا دولت تأمین‌گر؛

ج- الگوی رفاه ساختاری یا دولت رفاه اجتماعی.

در الگوی نخست، رفاه اجتماعی در درجه اول بر عهده بخشهای غیردولتی (خصوصی و انجمنهای داوطلبی) است و فقط وظایفی را که این بخشها انجام نمی‌دهند، دولت در حداقل ممکن باید بر عهده بگیرد تا کمترین مداخله را در اقتصاد داشته و هزینه‌های رفاهی آن کمترین باشد. این دیدگاه از مواضع مختلف نقش پررنگ و محوری دولت در رفع محرومیت رفاهی را به نقد می‌کشد. الگوی مطلوب رفاه اجتماعی در این دیدگاه، ویژگیهای زیر را داراست (رفیعی، ص. ۴۳):

۱. حداکثر خصوصی‌سازی در خدمات رفاهی، زیرا رقابت در بخش خصوصی موجب حداقل قیمت و حداکثر کیفیت می‌شود و مشتری مداری و کاهش سلطه بوروکراتیک دولت را به دنبال دارد.
۲. حداقل مداخله دولت، دولت وقتی خدمات رفاهی ارائه می‌دهد که مجاری طبیعی رفاه عمل نکنند، مثلاً خدمات انحصاری و رقابت‌ناپذیر (پست، آب، برق و...) یا تأمین چتر ایمنی برای کسانی که به دلایل قهری نمی‌توانند کار کنند و از این دست.
۳. توانمندسازی یا کارگستری به جای رفاه‌گستری، مثل مساعدت به زنان سرپرست خانوار به شرطی که در برنامه‌های کارآموزی شرکت کنند.
۴. تأکید بر پرداختهای مستقیم به جای حمایت‌های غیرمستقیم تا هم بخشهای غیردولتی فعال شوند و هم حق انتخاب خدمت گیرندگان رعایت گردد.

از ویژگیهای فوق می‌توان حدود و ضوابط تعامل دولت - بازار را در این الگو تشخیص داد. طبق پارادایم نهادگرا، با اینکه اقتصاد بازار، بهترین شکل سازماندهی تولید تلقی می‌شود، هم لازم و هم امکان‌پذیر است که به دست دولت، با تأسیس نهادهای رفاه اجتماعی در کنار نهادهای بازاری، تدبیری اندیشیده شود تا از شدت نابرابری‌ها و مشکلات اجتماعی ناشی از توسعه بازار و صنعتی‌شدن (ایجاد حاشیه‌نشینی و فقر پنهان، فروپاشی خانواده و اخلاق، جرم‌زایی و بیماریهای روانی و غیره) کاسته شود و رضایت و انسجام اجتماعی که لازمه حیات اقتصاد بازار است، تأمین گردد. ویژگیهای الگوی رفاه اجتماعی در این دیدگاه به قرار زیر است (همان، ص. ۴۸):

۱. مداخله محدود دولت به صورت موقت، واکنشی (نه فعال) و علامتی (نه علتی)؛ زیرا هدف تنظیم و بهبود پیامدهای اقتصاد بازار بوده و هرچند از دست بازار خارج است اما با قصد سلطه و دگرگونی آن نیست.
۲. تأمین حداقلها (تأمین اجتماعی) برای همه شهروندان و نیز آموزش عمومی از وظایف دولت است، چون سبب می‌شود همگان با فرصت برابر در چرخه اقتصاد شرکت کنند.
۳. کارگزاران رفاه دو وظیفه دارند: اول بازگرداندن فرد آسیب‌دیده (معیشتی یا روانی) به تعادل قبلی و توانمندکردن برای بازگشت به جامعه. دوم اصلاحات محدود اجتماعی مانند اصلاح قوانین کار برای

بهداشت محیط و کاهش فشار روانی، فشارهای غیررسمی برای به‌کارگیری و توانمندکردن معلولان، اقلیت‌ها و غیره.

۴. تشویق بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در آموزش، بهداشت و... به همراه پرداخت یارانه‌های کاملاً هدفمند از محل مالیات‌ها.

۵. ترویج ارزشهای فردی نظیر احساس مسئولیت (با مشروط‌کردن خدمات به کار)، حق مالکیت (با روشهای تملیک مسکن به جای تأمین استیجاری)، حق انتخاب (با پرداختهای مستقیم)، تقویت نهاد خانواده (با حمایت از مادران) و مراقبتهای محله‌ای.

در پارادایم ساختاری، سازوکار رفاه و توزیع در اقتصاد آزاد، معایب ساختاری دارد که با تنظیمات جزئی قابل رفع نیست و باید از راه‌های آگاهی بخش و دموکراتیک، دولت محور رفاه قرار گیرد. بر خلاف دو الگوی پیشین، ریشه مشکلات اجتماعی در این دیدگاه، تعارض منابع ثروت، قدرت و منزلت است و باید در کنار اصل آزادی و نهاد بازار، به اصل انسان‌گرایی و برابری (یعنی برخورداری حداقلی همگان از منابع فوق) نیز توجه شود و در این عرصه، نقش و ضوابط دولت بسیار گسترده خواهد بود. ویژگیهای الگوی رفاه اجتماعی دیدگاه ساختاری را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود (همان، ص. ۵۲):

۱. پوشش همگانی، جامع و رایگان خدمات اجتماعی ضروری و پرهیز از انتخابی‌شدن و

استحقاق‌سنجی به دلیل پیامدهای منفی اقتصادی، فنی و اجتماعی آن.

۲. نظارت دولت بر تولید و توزیع منابع الزاماً به صورت مالکیت دولتی نیست که عوارض اقتصاد

دولتی را در پی داشته باشد و از سوی دیگر مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیریهای رفاهی

مورد تأکید است به‌طوری که هیأت‌های اداره یا مدیران خدمات رفاهی (تهیه مسکن، مراکز

بهداشت، اداره تأمین اجتماعی، مراکز آموزش و...) غالباً جنبه انتخابی از سوی مردم دارند و

سازوکارهای نظارت مردمی وجود دارد.

۳. روش توانمندسازی و پرداختهای مستقیم برای رعایت حق انتخاب افراد، مورد پذیرش

می‌باشد.

۴. دولت در برابرسازی فرصتها بویژه به نفع محرومان، نقش فعال دارد و برای کاهش

نابرابری‌های توزیعی نیز از سیاستهای حداقل دستمزد و مقررات مالیاتی بهره می‌برد.

۵. تأکید بر مختلط‌بودن و تکثر اقتصادی است و مشارکت بخشهای تعاونی، خصوصی، مضاربه‌ای

و غیره در مسائل رفاهی پذیرفته می‌شود (بدون اولویت).

بر اساس سه دیدگاه مذکور روشن می‌شود: اولاً حتی در چارچوب اقتصاد بازار، نقش رفع

محرومیت و رفاه گسترده‌تری دولت غیرقابل انکار است. ثانیاً تعامل دولت - بازار در سازوکارهای رفاهی،

درجات و حدود متفاوتی دارد که در هر سه نوع تعاملها (بویژه دو الگوی اول)، بازار کاملاً در حوزه‌های

تخصیص و تولید و مبادله حاکمیت دارد. بسته به اینکه هدف و ایدئولوژی نظام سیاسی - اقتصادی بر چه

مبنایی استوار است و بسته به مرحله توسعه کشور، می‌توان به تعامل بهینه برای یک کشور دست یافت. نکته اخیر از آنجا قابل اهمیت است که پس از بلوغ تفکر توسعه، میان نقش دولت در مراحل مختلف توسعه تمایز قائل می‌شوند. معتقدان به راه سوم^۱ یعنی ترکیب تعاملی دولت - بازار، از دولت تأثیرگذار و کارا به عنوان یک پیش شرط گذار به اقتصاد بازار یاد می‌کنند (Wang, 2000).

بنابراین در کنار هدف و ایدئولوژی نظم اجتماعی که در تعیین درجه تعامل دولت - بازار مؤثر است، مرحله توسعه (گذار به بازار، تثبیت و...) نیز در تعیین حدود رفاه گستره و شیوه یا ابزارهای آن مورد توجه خواهد بود.

۴. تجارب نظامهای بازار مبتنی بر رفاه

در این بخش به تجربه آن دسته از نظامهای رفاه گستر می‌پردازیم که چارچوب اقتصاد بازار را از دست نداده‌اند. مقدمات بخشهای پیشین در کنار بررسی تجربی این بخش، زمینه مساعدی برای فهم هرچه بهتر سازوکارهای رفاهی در نظام بازار به دست می‌دهد و شرایط را برای جمع‌بندی بخش بعد و بیان انواع سیاستهای عدالت توزیعی در چارچوب بازار آماده می‌سازد.

سیاستهای اجتماعی در نظام بازار می‌تواند دو هدف عمده را دنبال کند: اول انتقال برخی منابع به افراد حذف‌شده از بازی اقتصاد یعنی آنان که با فقر شدید دست به گریبان‌اند. دوم بیمه کردن افراد صاحب درآمد در مقابل خطرات و ناگواری‌های آینده (Giuseppe, 2004). هدف اول که لازمه حقوق شهروندی است، ابتدا با مزایای هدفمند و غیرمشروط رفاهی و از طریق درآمدهای مالیاتی تأمین می‌شود. هدف دوم که از موارد ضعف بازار حتی در اقتصادهای بسیار مدرن است، با نظام تأمین اجتماعی مبتنی بر اشتغال برآورده می‌گردد. بدین ترتیب اکثر کشورهای توسعه‌یافته و پیشگامان نظام بازار، هر یک به نوعی، رفاه‌گستری را در اقتصاد خویش پذیرفته‌اند تا جایی که گاه به تسامح آنها را «اقتصاد دولت رفاه» می‌نامند. اما ایده دولت رفاه با سه تفسیر مختلف قابل شناسایی است (Spicher, 2003):

الف- نظام مبتنی بر خدمات رفاهی دولت به فقیران مطلق و حادثه‌دیدگان^۲،

ب- نظام فراگیر بر خورداری از حداقل رفاه برای عموم^۳،

ج- نظام کمک دولت به رفاه اجتماعی توسط نهادهای داوطلب/خصوصی^۴.

بدین ترتیب بیان دقیقتر آن است که سطوح مختلفی از پیگیری اهداف رفاهی و باز توزیعی وجود دارد که در همزیستی با اقتصاد مبتنی بر بازار تجربه شده است. به عنوان نمونه از بازار مبتنی بر حمایت

1. به عنوان نمونه ر.ک به:

The Third System: Employment and Development from Lloyd and Granger and Shearman, 1999.

2. Social Protection

3. Welfare State

4. Social Welfare

اجتماعی می‌توان به ایالات متحده،^۱ بازار مبتنی بر دولت رفاه به سوئد و بازار مبتنی بر رفاه اجتماعی به آلمان اشاره کرد. عمده پیشرفت‌های رفاه گسترده در نظام بازار طی نیمه دوم قرن بیستم حاصل گردیده است. صاحب‌نظران حوزه رفاه و عدالت توزیعی، چهارگونه الگوی رفاه اروپایی را در تجربه اقتصادهای بازار شناسایی کرده‌اند (Ploug, 2002):

- الگوی انگلوساکسون یا لیبرال که خدمات مدنی را شامل نیازمندترین گروه‌ها می‌داند.
- الگوی بیسمارک یا محافظه‌کار که گسترش منافع اجتماعی را در محدوده بازار نیروی کار می‌پذیرد.
- الگوی کاتولیک یا اروپای جنوبی که مسؤولیتهای رفاهی را در خانواده و گروه‌های اجتماعی برآورده می‌کند.
- الگوی اسکاندیناوی یا نهادگرا یا دمکراتیک اجتماعی که منافع لازم اجتماعی را برای همگان می‌خواهد.

از ویژگیهای الگوی رفاه اسکاندیناوی آن است که مزایای همگانی و برابر متوجه تک‌تک افراد است به‌طوری‌که زنان مستقل از شوهرانشان از حقوق برخوردارند. دوم اینکه مزایای مربوط به بیکاری و بیماری همیشه متناسب با مدت اشتغال پیشین و عضویت در اتحادیه‌های کاری و صنفی می‌باشد. اما با وجود مشارکت جدی اتحادیه‌ها و بیمه‌ها، عمده بار مالی بر دوش دولت خواهد بود. همچنین تنوع و مزایای اجتماعی بسیار بالاست. ویژگی دیگر، استفاده از خدمات وسیع دولتی به جای دریافت چک رفاه و پرداخت نقدی است به‌گونه‌ای که خدمات سلامت و آموزش برای عموم رایگان است (همان). یکی از اهداف مهم این دولتهای رفاه برقراری اشتغال کامل و رفع بیکاری ناخواسته بوده و نرخ مشارکت زنان نیز قابل توجه می‌باشد. به‌طور خلاصه الگوی رفاه اسکاندیناوی در قالب یک اقتصاد بازار سرمایه‌داری اما مراقبت‌شده عمل می‌کند که در آن نابرابری‌های توزیع درآمد و تمرکز (انحصار) قدرت و ثروت، میدان بازی کاملاً آزادی ندارند. دمکراتیک، سالم و پاسخگو بودن دولت مرکزی و سازمانهای عمومی در نگاه مردم، نقش مهمی را در نظام سیاسی این دولت رفاه بازی می‌کند و نهادهای نماینده منافع (کارگری و کارفرمایی) ارتباط تنگاتنگی با نظام مجلس سالارانه آن دارند.

تقسیم‌بندی دولتهای رفاه، همچنان‌که متضمن ترکیبهای متفاوتی از نقش دولت، بازار و نهادهای اجتماعی است، اشاره‌ای نیز به مفاهیم متفاوت از عدالت اجتماعی دارد. دو تعبیر کلان در خصوص عدالت اجتماعی عبارتند از (Olaf, 2004): عدالت با تکیه بر **نیازهای واقعی انسانها** و عدالت با محوریت **عملکرد اقتصادی افراد**. بر مبنای تعبیر نخست، انسانها مستحق دریافت کالاها و خدمات اساسی و پایه‌ای هستند که واقعاً در زندگی به آن نیاز دارند. بر مبنای تعبیر دوم افراد متناسب با اثر، ارزش‌آفرینی و عملکرد اقتصادی خویش، مستحق شمرده می‌شوند. غالباً بازار را نهادی برای تحقق عدالت عملکردی و جامعه یا خانواده را

1. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه رفاهی و نظام ایالات متحده، رک به:

After Welfare Reform & Economic Boom, Sheldom Danziger, paper at 8th International Seminar for International Studies on Social Security, Sweden, 2001.

نهادهای عدالت استحقاقی می‌دانند. در دولت رفاه، عدالت توزیعی باید توسط نهاد اساسی جامعه (دولت) به این مجموعه اضافه شود (Holscher, 2000).

در جمع‌بندی ویژگیهای اقتصادهای بازار مبتنی بر رفاه‌گستری، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد (Kildal, 2000):

- ۱- تکمیل و نظارت بر اهداف بازتوزیعی و رفاهی بر عهده دولت، اما در ارائه خدمات، مجال برای رقابت بخش خصوصی گشوده است.
 - ۲- تأمین مالی برنامه‌های رفاهی با مشارکت جدی افراد بهره‌مند و اتحادیه یا انجمنهای صنفی - حرفه‌ای انجام می‌شود و بار آن صرفاً بر دوش مالیاتهای دولتی نیست.
 - ۳- توجه ویژه به کاهش نرخ بیکاری، تأمین شرافت شغلی و کفایت دستمزدها از طریق سیاستهای دولت پیگیری می‌شود.
 - ۴- راهبرد فعال‌سازی در بازار نیروی کار و توانمندی گروه‌های در خطر حذف از بازار کار از طریق برنامه‌های آموزش، مهارت‌افزایی، تناسب نیروی کار یا تغییرات ساختاری بازار و رقابت‌آفرینی دنبال می‌شود.
 - ۵- خدمات رفاهی با توجه به تجربه اشتغال و حرفه‌آموزی تعیین شده و برای دریافت‌کنندگان تعهدآور است. به عبارت دیگر در مقابل منافع، درخواست انواع متناسب خدمت‌رسانی می‌شود.
- ویژگیهای پنج‌گانه فوق‌ضمن آنکه مشابهتهایی با الگوی نهادگرا یا دولت - رفاه اسکاندیناوی داشت، تلاش می‌کرد تا حد زیادی نقدهای وارد بر نگرش حداکثری به رفاه عمومی را که با محوریت دولت همراه است، لحاظ کند و به عبارت دیگر، می‌توان پنج‌گونه مناقشه عمده علیه دولت رفاه طرح نمود که به‌طور متناظر، منجر به ویژگیهای پنج‌گانه رفاه در نظام بازار می‌شود. پنج نقد عمده به‌طور خلاصه عبارتند از^۱:

۱. **نقد آزادی‌گرا**: مداخله وسیع دولت در امور رفاهی، آزادی افراد را محدود و انگیزه‌های داوطلبانه آنان را جهت کمکهای نوع دوستانه می‌کاهد.
۲. **نقد محافظه‌کار**: این نظام آثار نامطلوبی بر رفتار کمک‌گیرندگان و تشدید وابستگی اجتماعی دارد.
۳. **نقد اقتصادی**: هزینه‌های دولت رفاه مستلزم مالیاتهای سنگین است که منجر به ضعف کارایی بخش خصوصی و عوارض کسری بودجه دولت (از جمله تورم) می‌گردد.
۴. **نقد رشدگرا**: فشار این‌گونه رفاه بر گروه‌های شاغل است که در نهایت به زیان توسعه، نوآوری، رشد ثروت، علوم و تحقیقات خواهد بود.

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک به: زاهدی مازندرانی، محمد جواد، ظهور و افول دولت رفاه، فصلنامه تأمین اجتماعی، ش. ۶.

۵. نقد فردگرا: خدمات رفاهی بار سنگینی بر دوش صاحبان درآمد بالا قرار می‌دهند تا گروه‌های دیگری بدون فشار اشتغال، بهره‌مند گردند.

بسیاری از نقدهای مذکور، با پاسخهای نظری (اقتصادی یا جامعه‌شناسی) و شواهد تجربی خلاف مواجه شده اما در مجموع نشانگر برخی ضعفها در نظام رفاه دولت‌مدار است لیکن نافی این واقعیت نیست که حتی چنین نگرشهایی به بازتوزیع، با حاکمیت بازار در عرصه تخصیص و مبادله سازگار می‌باشد.

۵. نتایج سیاستی برای اقتصاد ایران

این نوشتار به دنبال آن بود تا نشان دهد اگر عدالت توزیعی را به عنوان یکی از ابعاد عدالت اقتصادی در اسلام معرفی کنیم، نحوه تعامل دولت و بازار و اصول حاکم بر آن باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که هدف عدالت توزیعی و رفاه عمومی را برآورده سازد. بر این اساس تلاش شد تا با دلایل نظری و شواهد تجربی نشان دهیم می‌توان از سازوکار بازار و هدف رفع محرومیت و بهبود رفاه عموم به عنوان دو مکمل نام برد و نشان داد اگر به هدف رفع محرومیت و توزیع عادلانه پرداخته شود، به اثربخشی سازوکار بازار کمک می‌شود و همچنین تقویت سازوکار بازار می‌تواند از راه‌های گوناگونی بر کاهش محرومیت‌های رفاهی تأثیر بگذارد.

تمام این آثار منوط به پذیرش برخی تغییرات در الگوی عدالت توزیعی و نظام رفاهی است به نحوی که بیشترین سازگاری را با سازوکارهای بازاری داشته باشد. واقعیت آن است که مبانی نظری و تجربیات تاریخی موجود در فرهنگ کشورمان و تأثیری که اسلام و تشیع بر سنت عدالت‌گرایانه ما بر جای گذاشته، اقتضا دارد که امروز جامعه و دولت ایران، یکی از الگوهای پیشرو در حوزه توزیع درآمد و نظام رفاهی باشد. با تأسف هم در بعد پیشرفتهای نظری و الگوهای تئوریک رفاه و هم در بخش شاخصهای واقعی توزیع درآمد (مانند روند تغییرات ضریب جینی و شاخص عمق فقر) به نظر می‌رسد، کشور ما فاصله زیادی با وضع مطلوب دارد و انتظارات از استقرار نظام اسلامی هنوز برآورده نشده است.

نتایج سیاستی مقاله در سه حوزه برای اقتصاد ایران بررسی می‌شود:

۵.۱. حوزه برنامه‌ریزی کلان: تجربه سیاستگذاری در اقتصاد ایران گویای این واقعیت است که برنامه‌ریزان کشور تا سالها پیرو نگرش تعارض سازوکار بازار با اهداف رفاه عمومی و عدالت توزیعی (دست‌کم در کوتاه‌مدت) بودند. به‌طور مشخص سیاستهای حاکم بر برنامه‌های اول و دوم پس از انقلاب تحت تأثیر این رویکرد تدوین شد که البته پس از تجربیاتی، این روند در برنامه سوم و چهارم تا حدودی اصلاح گردید. بر اساس نتیجه‌گیری مقاله، سیاستهای گسترش سازوکار بازار و تقویت بخش خصوصی در حوزه تخصیص منابع نه تنها مانعی برای اهداف عدالت توزیعی نیست بلکه اگر با نگرشی جامع مدیریت شود، بستری را برای بهبود رفاه عموم و کاهش محرومیت‌ها فراهم خواهد کرد. بدین ترتیب راهبردهایی مانند سیاستهای کلی اصل ۴۴ که تقویت بخش خصوصی و بازار رقابتی را با تأکید بر دو سیاست آزادسازی و خصوصی‌سازی هدف قرار می‌دهند، نه تنها در ذات خود عقب‌نشینی از اهداف عدالت اسلامی بشمار نمی‌روند بلکه اگر با

نگرش افزایش قابلیت‌ها و توانمندسازی عمومی برای استفاده از منافع بازار انجام شوند، کمک شایانی به بهبود رفاه گروه‌های محروم خواهد کرد.

همچنین اگر سازگاری بازار و عدالت توزیعی هدف باشد، لازم است در برنامه‌ریزی کلان به تفکیک حوزه تخصیص و حوزه بازتوزیع، توجه شود. به بیان دیگر، سپردن محوریت تخصیص منابع به سازوکارهای بازار رقابتی را می‌توان و باید با افزایش توان و کارایی دولت در بازتوزیع منافع اجتماعی همراه ساخت و البته چنانچه گفتیم این سازگاری مستلزم رعایت پاره‌ای اصول و برخی بازنگری‌ها در شیوه‌های رایج نظام رفاهی و عدالت توزیعی است. که در بخش‌های آتی به مهمترین این سیاستها اشاره می‌رود. جدول شماره ۱ مهمترین شاخصهای رفاه و توزیع درآمد در ایران را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۱. عملکرد شاخصهای رفاه و توزیع درآمد در ایران

۱۳۸۴	۱۳۸۳	۱۳۸۲	۱۳۸۱	۱۳۸۰	۱۳۷۹	
۵۸۲۰	۵۵۲۱	۵۱۱۶	۴۸۱۰	۴۳۷۱	۴۲۷۹	درآمد سرانه (هزار ریال)
۳۳۹۳	۳۱۸۶	۳۰۱۹	۲۷۹۰	۲۵۱۴	۲۴۳۹	شاخص رفاه اجتماعی
۱۷/۴	۱۶/۸	۱۵/۷	۱۸/۸	۱۹/۴	۲۰	نسبت هزینه دهک بالا به پایین
۹/۵	۹	۸/۴	۹/۵	۹/۹	۱۰/۱	نسبت هزینه دو دهک بالا به پایین
۰/۴۱	۰/۴۲	۰/۴۱	۰/۴۲	۰/۴۲۵	۰/۴۳	ضریب جینی
۲۶۷۴	۲۴۲۶	۲۲۶۱	۲۰۵۶	۱۹۲۵	۱۸۰۱	خط فقر نسبی خانوار ماهانه به قیمت ثابت ۸۳ (هزار ریال)
۵۲۸۴۷	۵۱۴۷۹	۴۷۲۱۹	۴۶۵۷۱	۴۳۲۱۰	۴۱۵۳۰	متوسط هزینه خانوار سالانه به قیمت ثابت ۸۳ (هزار ریال)

ماخذ: گزارش اقتصادی سال ۱۳۸۴، صص ۵۹۴-۶۰۴

گرچه روند برخی از شاخصهای فوق به طور منظم رو به بهبود نیست و از فرایندی نوسانی پیروی می‌کند اما در برخی دیگر، کاملاً بیانگر روندی رو به بهبود است. به عنوان نمونه گرچه شاخص رفاه اجتماعی (شاخص آمارتیا سن) طی دوره ۸۴-۱۳۷۹ روند افزایشی دارد اما شاخص ضریب جینی رفتاری نوسانی از خود نشان می‌دهد و هیچ نزول یا صعود روشنی در آن مشاهده نمی‌شود. از سوی دیگر نسبت هزینه خانوارهای دهک بالا به دهک پایین تا سال ۱۳۸۳ روند کاهشی (بهبود توزیع درآمد) داشته اما در سال ۱۳۸۴ مجدداً فاصله دو دهک مذکور رو به افزایش گذاشته است. لیکن باید به این نکته توجه کرد که بهبود شاخص درآمد سرانه یا شاخص رفاه اجتماعی، به عنوان یک ستانده و پیامد باید با نهادهای آن مورد قیاس قرار گیرد. به بیان دیگر هنوز تحقیق جامعی در این خصوص وجود ندارد که نشان دهد این بهبود رفاهی به همراه چه میزان انحراف در سازوکارهای بازاری و یا با صرف چه هزینه‌ها، یارانه‌ها و منابع به دست آمده است.

۵.۲. حوزه سیاستهای توانمندسازی: سیاستهای توانمندسازی، یکی از ابعاد مهم عدالت توزیعی بشمار می‌رود که موضوعاتی مانند آموزش، اشتغال، تأمین مالی و یارانه‌ها را شامل می‌شود. اساساً شیوه سستی رسیدگی به امور رفاهی عمومی، اولویت چندانی به رویکردهای قابلیت و توانمندسازی نمی‌دهد و کمتر به اصلاح علل محرومیت و فقر می‌پردازد. در این چارچوب عمدتاً بر سیاست پرداختهای انتقالی یا ارائه خدمات دولتی تکیه می‌شود. اما در هماهنگ‌سازی بازار با عدالت توزیعی اولاً تکیه بر اصلاح ریشه‌ها و توانمندساختن گروه‌ها برای بهره‌بردن از منافع بازار رقابتی است و ثانیاً اهداف عدالت توزیعی با مشارکت رقابتی نهادهای مدنی و بخش خصوصی صورت می‌گیرد.

گرچه عملکرد اقتصاد ایران از جهت رشد کمی آموزش قابل دفاع به نظر می‌رسد اما در مورد توانمندسازی برای اشتغال و کارآفرینی و همچنین استفاده کارا از نظام یارانه‌ها برای این هدف نه تنها دچار کاستی‌های فراوان است بلکه فاصله زیادی با ساختار مبتنی بر سازوکارهای بازار رقابتی دارد. استمرار نرخ دو رقمی بیکاری طی سالهای متمادی، مشکلات ساختاری بازار کار ایران و تربیت نشدن نیروی کارآفرین، ماهر و خویش‌فرما، موجب تداوم وابستگی جامعه به مشاغل دولتی از مسائلی است که هم مؤید شکست سیاست عدالت توزیعی است و هم شاهدهی بر ناکامی توانمندسازی و استفاده از ظرفیتهای بازار. نمونه بارز این مساله در نظام یارانه‌ها نیز دو قلم عمده یارانه بنزین و نان می‌باشد. گزارشهای رسمی حاکی از آن است که طی سالهای برنامه سوم به طور متوسط ۶ درصد کل مخارج دولت صرف یارانه نان شده بدون اینکه به طور هدفمند توزیع شود و بدون آنکه از ظرفیتهای موجود مشارکت بخشهای خصوصی جهت افزایش کیفیت، کاهش قیمت و کاهش بار هزینه‌ای دولت استفاده شود (میرزاابراهیمی، ۱۳۸۶).

همچنین هزینه‌های کلان و فزاینده یارانه بنزین در شرایطی است که سهم دهک اول از یارانه بنزین در سال ۱۳۸۴ تنها ۰/۸ درصد و سهم دهک دهم ۲۰/۶ درصد بوده است که نشانه توزیع کاملاً ناعادلانه و غیرهدفمند یارانه و تداوم مشکلات ساختاری و رفتاری این الگوی حمایتی است (همان).

جدول شماره ۲. سری زمانی یارانه‌های آشکار در قوانین بودجه

سال	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶
یارانه (میلیارد ریال)	۳۸۶۹۱	۳۶۳۰۸	۳۹۶۷۶	۴۴۲۹۷	۶۰۵۹۹	۶۲۸۶۱

مأخذ: قوانین بودجه سالانه

جدول شماره ۲ نشان می‌دهد گرچه طی سالهای اخیر موارد متعددی از کالاهای یارانه‌ای از سبب حمایت خارج شده‌اند و همچنین ارقام مندرج در قوانین بودجه تنها بیانگر بخش آشکار یارانه‌های اعطایی از سوی دولت است، با این وجود طی سالهای ۸۶-۱۳۸۱ به‌طور متوسط هر سال ۱۱ درصد به بودجه یارانه‌های آشکار دولت افزوده شده که این رقم در برخی سالهای به بیش از ۳۶ درصد می‌رسد. اگر حجم یارانه‌های پنهان (مانند جبران مابه‌التفاوت نرخ سود تسهیلات تکلیفی و امور رفاهی پرسنل دولتی و غیره) و یارانه‌های ضمنی (مانند مابه‌التفاوت قیمت فروش با قیمت سایه برای مواردی چون بنزین) را اضافه کنیم، هزینه واقعی یارانه‌های دولت بسیار فراتر از ارقام جدول شماره ۲ خواهد بود. این واقعیت در کنار روند کند کاهش در بیکاری، فقر و محرومیت و مقادیر اتلاف یا تخصیص غیرهدفند یارانه، جملگی مؤید آن است که نظام رفاهی ما از ظرفیتهای سازوکارهای بازاری و رقابت نهادهای مدنی و بخشهای خصوصی استفاده چندانی نمی‌کند.

۳.۵. حوزه سیاستهای حمایتی: حوزه مهم دیگر در حوزه عدالت توزیعی و رفاه عمومی، حوزه سیاستهای حمایتی مانند بیمه‌ها و تأمین اجتماعی است. هدف‌گیری عدالت توزیعی و گسترش کمی بیمه و تأمین اجتماعی طی دهه‌های اخیر بویژه در سالهای برنامه سوم یکی از نکات قابل توجه در عملکرد اقتصاد ایران است که البته با ضعفهای ساختاری بسیاری همراه می‌باشد. نکته مرتبط با موضوع مقاله آن است که ناکارایی تخصیص منابع در حوزه حمایتی هم آشکار است و هم دوری آن از سازوکارهای بازاری ساده‌تر اثبات می‌شود. به عنوان یک جزء، گرچه بر اساس جدول شماره ۳ بودجه‌های مربوط به تأمین اجتماعی طی سالهای برنامه سوم از رشد بسیار بالا (به‌طور متوسط سالانه ۵۵/۶ درصد) برخوردار بود اما چه در پوشش بیمه‌های اجتماعی و چه در بیمه‌های درمان، در هیچیک از سالهای برنامه، اهداف مطلوب محقق نشده است (جدول شماره ۴).

جدول شماره ۳. بودجه‌های مصوب بخش تأمین اجتماعی

رشد متوسط سالانه	۱۳۸۳	۱۳۸۲	۱۳۸۱	۱۳۸۰	۱۳۷۹	
مجموع اعتبارات (میلیارد ریال)	۵۲۶۶۰	۴۳۴۹۰	۳۲۰۸۵	۱۸۱۰۵	۱۳۹۴۹	۵۵/۶ درصد

مأخذ: گزارش اقتصادی سال ۱۳۸۳، ص. ۱۱۰۵

جدول شماره ۴. عملکرد شاخصهای کلیدی برنامه سوم در بخش تأمین اجتماعی

ارقام به درصد

۱۳۸۳		۱۳۸۲		۱۳۸۱		۱۳۸۰		۱۳۷۹		عنوان شاخص
عملکرد	هدف	عملکرد	هدف	عملکرد	هدف	عملکرد	هدف	عملکرد	هدف	
۶۷/۱	۸۴/۲	۶۶	۷۹/۸	۵۷/۲	۷۶/۱	۵۷/۱	۷۱/۸	۵۶/۵	۶۸/۶	نسبت جمعیت تحت پوشش بیمه‌های اجتماعی به کل کشور
۹۳/۸	۹۷	۹۳/۸	۹۶/۵	۹۲	۹۶	۸۷/۸	۹۵/۵	۸۷/۷	۹۵	نسبت جمعیت تحت پوشش بیمه درمان به کل کشور

مأخذ: همان، ص ۱۱۰۲

در بخش دیگر سیاستهای حمایتی یعنی بخش بیمه نیز در شرایط نیمه‌انحصاری کشور (که ۵۳ درصد از سهم بازار بیمه به یک شرکت دولتی اختصاص دارد)، عدم بهره‌گیری واقعی از سازوکارهای بازار، رقابت و شفافیت، قابل بررسی است. به عنوان نمونه شاخصهای عملکرد شرکتهای معدود خصوصی در بخش بیمه در بسیاری موارد بهتر از رقبای دولتی است. بر اساس جدول شماره ۵ متوسط نسبت بدهی‌ها به دارایی‌ها در بیمه‌های دولتی، اختلاف معناداری با این نسبت در بیمه‌های خصوصی دارد.

جدول شماره ۵. نسبت بدهی‌ها به دارایی‌ها در سازمانهای بیمه‌گر

۱۳۸۵	۱۳۸۴	۱۳۸۳	۱۳۸۲	۱۳۸۱	
۰/۸۳	۰/۸۱	۰/۷۹	۰/۷۱	۰/۷۶	متوسط نسبت در بیمه‌های دولتی
۰/۵۳	۰/۵۰	۰/۳۹	۰/۳۴	۰/۳۳	متوسط نسبت در بیمه‌های خصوصی

مأخذ: گزارش عملکرد شرکتهای بیمه در ایران و محاسبات نگارنده

در همین حال رشد شاخصهای عملکرد سازمانهای بیمه‌گر خصوصی طی سالهای برنامه سوم در سطح بالاتری از بیمه‌های دولتی قرار داشته است (عزیزنژاد، ۱۳۸۵). این مساله در نظام تأمین اجتماعی که از درجه بالاتری از انحصار قرار دارد نیز کاملاً مشهود است به نحوی که استفاده ناکارا از پرداختهای بیمه‌ای و تأمین، بدهی‌های کلان دولت به این سازمانها، مفاسد مالی گسترده در ساختارهای دولتی یا ارتباط دولت با بخش خصوصی، ضعف پوشش چتر بیمه و تأمین و بالاخره تأمین‌نشدن هدف عدالت توزیعی و رفاه گروه‌های محروم از نتایج بهره‌بردن از سازوکارهای بازاری و رقابتی در این حوزه بشمار می‌رود.

توصیه‌های سیاستی برگرفته از این مقاله درباره اقتصاد ایران را می‌توان در محورهای زیر خلاصه

نمود:

۱. در سطح برنامه‌ریزی کلان، لازم است برای بهبود عدالت توزیعی در کشور با استفاده از سازوکارهای بازار رقابتی، الگوی مشخص بلندمدت تدوین گردد که هم جامعه را به اهداف اسلام در حوزه عدالت توزیعی و رفاه عمومی نزدیک نماید و هم بیشترین استفاده را از ظرفیتهای بخش خصوصی و رقابت بنماید.

۲. در سطح سیاستهای توانمندساز باید بیش از شیوه پرداختهای انتقالی و صدقات، بر الگوی آموزشهای توانمندساز، تأمین مالی توانمندساز و یارانه‌های توانمندساز تأکید شود. این توانمندسازها باید همراه با شناسایی دقیق گروه‌های هدف، تهیه بانک اطلاعات درآمد و هزینه افراد و خانوارها، اعطای هدفمند یارانه‌های توانایی‌بخش و استفاده از ظرفیتهای بخش خصوصی و رقابت در حوزه‌های فوق باشد.

۳. در سطح سیاستهای حمایتی نیز همزمان با گسترش نقش نهادهای تأمین اجتماعی و بیمه‌های خصوصی، باید شفافیت و نظارت بر نهادهای فوق به منظور تحقق اهداف عدالت توزیعی افزایش یابد و زمینه برای پوشش کمی و توسعه تنوع و کیفیت خدمات فوق فراهم شود.

فهرست منابع:

۱. سن، آمارتیا (۱۳۸۰) توسعه به مثابه آزادی؛ ترجمه دکتر وحید محمودی؛ تهران: نشر دستان.
۲. لش (۱۳۷۸) اقتصاد بازار اجتماعی در آلمان؛ ترجمه نیکو اقبال؛ تهران: انتشارات سمت.
۳. مطهری، مرتضی (۱۳۶۱) نظام اقتصادی اسلام؛ تهران: انتشارات صدرا.
۴. مطهری، مرتضی (۱۳۶۷) نظام حقوق زن در اسلام؛ تهران: انتشارات صدرا.
۵. مطهری، مرتضی (۱۳۶۲) بیست گفتار؛ تهران: انتشارات صدرا.
۶. فریدمن، میلتن (۱۳۷۶) آزادی انتخاب؛ ترجمه حکیمزاده جهرمی؛ تهران: نشر پژوهش فرزانه روز.
۷. رالز، جان (۱۳۸۳) عدالت به مثابه انصاف؛ ترجمه عرفان ثابتی؛ تهران: نشر ققنوس.
۸. لیارد و والترز (۱۳۷۷) تئوری اقتصاد خرد؛ ترجمه عباس شاکری؛ تهران: نشر نی.
۹. ساندرز، پیتر؛ رشد اقتصادی و تأمین اجتماعی: جنبه‌هایی از تجربه اخیر آسیا؛ ترجمه شادروح؛ فصلنامه تأمین اجتماعی، ش.۳.
۱۰. پناهی، بهرام؛ نظام تأمین اجتماعی و اقتصاد بازار؛ فصلنامه رفاه اجتماعی، ش.۱۲.
۱۱. رفیعی، حسن؛ دیدمانهای رفاه اجتماعی؛ فصلنامه تأمین اجتماعی، ش.۵.
۱۲. میرزاابراهیمی، رضا؛ مروری بر یارانه نان و بنزین در کشور؛ گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، ش.۸۴۲۸.
۱۳. عزیزنژاد، صمد؛ ارزیابی عملکرد صنعت بیمه در برنامه سوم؛ گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، ش.۸۰۹۶.
۱۴. گزارش عملکرد اقتصادی سال ۱۳۸۴ و نظارت بر سال اول برنامه چهارم، معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری.

15. Giuseppe, Bertola (2004) **Welfare Policy Integration Inconsistencies**; Paper in Torino University.
16. Kildal, Nanna (2000) **Workfare Tendencies in Scandinavian Welfare Policies**; Paper Presented at The 8th BIEN Congress, Berlin.
17. Mark Rom (2001) **From Welfare State to Opportunity and Responsibility**; in Policy Currents, November.
18. Mariana Popova (1999) **Income Inequality and Poverty of Economies in Transition**; Russian Academy of Sciences.
19. Gregory Jordan (2004) **The Causes of Poverty: Cultural Verse. Structural**; in Perspectives in Public Affaires, Spring.
20. Shaoguang Wang (2000) **The Changing Role of Government**; Paper in Department of Political Science at Yale University.
21. Jurgens, Olaf (2004) **Social Security and Social Justice**; Paper at EPUN Conference, Berlin.
22. Holscher, Jens (2000) **Income Dynamics and Stability in The Transition Process**; Research Paper from UK, University of Brighton.

23. Spicher, Paul. **An Introduction to Social Policy: Welfare State;** Center of Public Policy and Management, from: www2.rgu.ac.uk/publicpolicy/introduction/wstate
24. Ploug, Niels. **Denmark, The Scandinavian Welfare Model;** Paper at Ministry of Foreign Affairs, from: www.um.dk/Publikationer/UM/English/Denmark/kap3